



یکشنبه ۱۲ مهر ۱۴۰۵ شماره ۹۱۳۹

irannewsppaper irannewsppaper

جمله ناتمام زندگی

حکم نوشته لوئیز اردریک رمانی است درباره حافظه و هویت

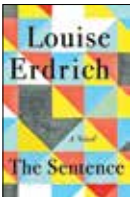


زهره مهرنیا مترجم حکم

از بین کتاب‌هایی که در سال‌های ترجمه با آنها روبه‌رو شده‌ام، رمان «حکم» اثر لوئیز اردریک خیلی زود من را به خودش جذب کرد؛ اثری که ابتدا با داستانی درباره یک کتابفروشی، یک زن، یک روح و مجموعه‌ای از کتاب‌ها آغاز می‌شود، اما خیلی زود مشخص می‌شود قرار نیست با داستانی درباره ارواح روبه‌رو شویم. در پس این داستان، پرسش‌های بزرگ‌تری درباره هویت، گناه، بخشش، تاریخ و قدرت ادبیات برای زنده نگه داشتن صدهایی وجود دارد که شاید در بین کتاب‌ها و روایت‌های تاریخی فراموش شده باشند. آنچه در «حکم» من را به خودش جذب کرد، پیش از هر چیز، چندلایه بودن آن بود. لوئیز اردریک از آن دسته نویسندگانی نیست که بتوان اثرش را به یک خط داستانی نسبت داد. مان در ظاهر درباره توکی، زنی از بومیان آمریکایی است که پس از گذراندن سال‌هایی در زندان، در یک کتابفروشی مشغول به کار می‌شود و با روح یکی از مشرتیان سابق آنجا مواجه می‌شود؛ اما این روح، خیلی زود از یک عنصر صرفاً داستانی فراتر می‌رود. فلورا، زن مرده‌ای که نمی‌تواند کتابفروشی را ترک کند، به نوعی نماینده گذشته‌ای است که نمی‌خواهد و نمی‌تواند از حال جدا شود. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل جذابیت کتاب برای من همین باشد: در «حکم»، گذشته واقعاً گذشته نیست و تمام نمی‌شود. انسان ممکن است از زندان بیرون بیاید، اما لزوماً از گذشته خود آزا نمی‌شود. تاریخ ممکن است در کتاب‌ها ثبت شود، اما این به معنای پایان یافتن آن نیست. مردگان می‌روند، اما آنچه از آنها باقی‌مانده، در حافظه، روایت، کتاب‌ها و در ذهن بازماندگان ادامه پیدا می‌کند. روح در این رمان، فقط یک موجود فرازمینی نیست؛ استعاره‌ای است از همه چیزهایی که ناتمام مانده‌اند و از ما می‌خواهند دوباره به آنها نگاه کنیم. برای من، هسته اصلی رمان «حکم» همین مفهوم ناتمام بودن است؛ ناتمام بودن گذشته، آدم‌ها، رنج‌ها و حتی جمله‌ها.

مکتی برای شنیدن
عنوان انگلیسی رمان، The Sentence، هم یکی از کلیدهای مهم برای من به شمار می‌آید. این واژه در زبان انگلیسی، هم به معنای جمله است و هم حکم و در زندگی توکی، هر دو معنا حضور دارند. او در گذشته با یک حکم قضایی روبه‌رو شده؛ حکمی که زندگی‌اش را برای سال‌ها تحت‌تأثیر قرار داده، اما از سوی دیگر با جمله‌ها و کتاب‌ها نیز نجات پیدا می‌کند. خواندن برای توکی فقط سرگرمی نیست؛ کتاب‌ها به او امکان فکر کردن، روایت کردن و بازتعریف خودش را می‌دهند. این دو معنای «sentence» برای من هنگام ترجمه اهمیت ویژه‌ای داشت. عنوان فارسی «حکم» بخشی از معنای اصلی را در خود حفظ می‌کند، اما سایه معنای جمله همچنان در سراسر رمان حضور دارد. به نظر همین دوگانگی، یکی از ظرفیت‌ترین بازی‌های زبانی و مفهومی اردریک است: یک انسان می‌تواند با یک حکم تعریف شود، اما با جمله‌ها دوباره خودش را روایت کند و یکی از دلایلی که این کتاب برای خواننده امروز فارسی‌زبان نیز معنایی فراتر از داستان پیدا می‌کند، همین است.

ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که با گذشته، حافظه و زخم‌های بسیاری دست‌وپنجه نرم می‌کند. البته که میان تاریخ و تجربه جوامع مختلف نمی‌توان و نباید علامت مساوی گذاشت؛ هر جامعه باید تلاش کند که زخم‌های خاص خودش را دارد. اما تجربه انسانی مواجهه با گذشته، احساس گناه، قضاوت، فقدان، سوگ و تلاش برای بازسازی خود، تجربه‌ای مشترک است. به همین دلیل هنگام ترجمه «حکم» بارها احساس کردم بعضی از موقعیت‌ها، حتی اگر در جغرافیایی بسیار دور و در بستر فرهنگی متفاوت اتفاق بیفتند، از نظر عاطفی برای خواننده ایرانی غرب نیستند. از سوی دیگر، «حکم» رمانی است که عمیقاً درباره کتاب و خواندن است و این وجه برای من که سال‌ها با زبان، ادبیات و ترجمه سر و کار داشته‌ام، اهمیت ویژه‌ای داشت. کتاب‌ها در این رمان یک شیء بی‌جان نیست؛ آنها حامل هویت و حافظه یک فرهنگ هستند. آدم‌ها را به یکدیگر و به گذشته وصل می‌کنند و گاهی چیزی را از دست رفته، دوباره به زبان می‌آورند. شاید به همین دلیل است که کتابفروشی



کتاب‌ها در رمان «حکم» یک شیء بی‌جان نیست؛ آنها حامل هویت و حافظه یک فرهنگ هستند، آدم‌ها را به یکدیگر و به گذشته وصل می‌کنند و گاهی چیزی را که از دست رفته، دوباره به زبان می‌آورند. کتابفروشی محل وقوع داستان، فقط یک مکان نیست؛ فضایی است که در آن صداها، مختلف، زمان‌ها و روایت‌های گوناگون کنار هم قرار می‌گیرند.

به خودی خود کار دشواری نیست، اما سختی در نقطه‌ای شروع می‌شود که نویسنده غم را مستقیماً بیان نمی‌کند. در چنین شرایطی، همیشه این سوال وجود دارد که مترجم تا کجا حق دارد خودش را وارد متن کند و پاسخ من این است: مترجم باید حضور داشته باشد، اما نباید دیده شود. درست مثل یک کاتالیزور. ترجمه برای من بازنویسی حرف برزم. در عین حال، ترجمه قرار نیست من به جای لوئیز اردریک حرف بزنم. در عین حال، ترجمه یک فرآیند مکانیکی هم نیست. هیچ ترجمه‌ی نمی‌تواند زبان، تجربه، ریتم

ذهنی و حساسیت‌های خودش را کاملاً از کار حذف کند. انتخاب یک واژه به جای واژه‌ای دیگر، تصمیم درباره طول یک جمله، انتخاب لحن یک دیالوگ یا حتی اینکه کجا مکث کنیم، همه بخشی از حضور مترجم‌اند. به نظر من این است: مترجم باید حضور داشته باشد، اما نباید دیده شود. درست مثل یک کاتالیزور. ترجمه برای من بازنویسی حرف برزم. در عین حال، ترجمه قرار نیست من به جای لوئیز اردریک حرف بزنم. در عین حال، ترجمه یک فرآیند مکانیکی هم نیست. هیچ ترجمه‌ی نمی‌تواند زبان، تجربه، ریتم

طرح نیویورک تایمز برای کتاب «حکم»

شیوه نگاه کردن به جهان رفت‌وآمد کنیم. ترجمه این کتاب فقط انتقال داستان از انگلیسی به فارسی نبود؛ نوعی مواجهه مداوم با مفهوم بود؛ این پرسش که چه چیزهایی از زندگی انسان باقی می‌ماند و چه چیزهایی در ترجمه، روایت و در گذر زمان از دست می‌رود. شاید به همین دلیل است که در میان ترجمه‌های من جایگاه ویژه‌ای دارد؛ نه فقط به دلیل دشواری کار، بلکه به دلیل پرسش‌هایی که بعد از تمام شدن ترجمه همجنان با من ماندند. اینکه واقعاً می‌توان از گذشته عبور کرد، می‌توان یک نفر را

می‌رود و برای خواننده سرگرم‌کننده است. حضور این روح، داستان را وارد فضایی متفاوت می‌کند؛ فضایی که با سال ۲۰۲۰ همزمان با قرنطینه‌های کرونا و اعتراضات گسترده پس از قتل جورج فلوید در همان خیابان‌های مینیاپولیس رقم می‌خورد. اردریک با مهارت، همه این ناآرامی‌های بیرونی و تاریخی را با ماجراهای درونی کتابفروشی و روح سرگردان فلورا پیوند می‌زند.

پیوند ادبیات با واقعیت‌های جامعه
با وجود موضوعات سنگینی مانند حبس، مرگ، پاندمی کرونا و نژادپرستی، نثر کتاب به هیچ وجه خسته‌کننده یا تارک نیست. اردریک تسلط فوق‌العاده‌ای بر روند داستان دارد و تلخ‌ترین موقعیت‌ها را با جاشنی طنز، امید به زندگی و گرما روایت می‌کند؛ روایتی که پس از پایان، حس همدلی عمیق و میل شدید به کتاب خواندن را در مخاطب بیدار می‌کند. او به شکلی هنرمندانه از ژانر معاصری و داستان ارواح به‌عنوان سبزی برای روایت تاریخی استفاده می‌کند. شخصیت پردازی در این رمان بسیار عمیق، انسانی و چندلایه است. شخصیت اصلی، توکی، زنی سرخست اما در عین حال شکننده است که گذشته‌ای پر از رنج و خطا دارد و سال‌ها حبس را پشت سر گذاشته و حالا از طریق کلمات و کتاب‌ها تلاش می‌کند هویت گم‌شده‌اش را بازیابی کند. نگاه او به دنیا بی‌پرده، صریح، شوخ‌طبع و در عین حال آسیب‌پذیر و واقعی است. این صداقت باعث می‌شود خواننده بلافاصله با او احساس صمیمیت و هم‌ذات‌پنداری کند. نویسنده او را

نجات می‌داد. او با یک فرهنگ لغت شروع کرد و معنای کلمات، جهان او را دوباره ساختند. در سراسر داستان، گفت‌وگو درباره کتاب‌ها، نویسندگان و متون مختلف جریان دارد و پیوند عمیقی میان ادبیات کلاسیک و معاصر برقرار می‌شود. در این رمان، کتاب‌ها فقط وسیله‌ای برای خواندن نیستند؛ آنها ابزار مقاومت و گاهی صندوقچه‌ای هستند که رازهای تاریخی زیادی را در خود جمع کرده‌اند.

پس از آزادی، توکی در یک کتابفروشی کوچک در شهر مینیاپولیس مشغول به کار می‌شود؛ همان کتابفروشی که در واقعیت هم متعلق به خود لوئیز اردریک است. این کتابفروشی قلب داستان است؛ فضایی گرم که در آن کتاب‌ها پناهگاهی برای التیام دردهای گذشته هستند. نویسنده با ظرافت از عنوان حکم استفاده کرده است؛ حکمی که همزمان هم به مجازات قضایی اشاره دارد، هم به جملات و کلماتی که می‌خوانیم و هم به سرزنش تاریخی مردمی که تحت استعمار زندگی کرده‌اند. نقطه عطف داستان جایی است که «فلورا» یکی از مشتریان، پروا قریص، پسر سرودا و در عین حال آزاده‌نده کتابفروشی از دنیا می‌رود. با مرگ او، ماجرا تمام نمی‌شود؛ روح او به سراغ کتابفروشی می‌آید، شروع به تسخیر آنجا می‌کند و بیش از همه گریبانگیر توکی می‌شود. توکی باید معمای یک کتاب ممنوعه و مرصوز را که پیش از مرگ فلورا وجود داشته، کشف کند تا بفهمد این روح سرگردان از او چه می‌خواهد و چرا دست از سرش برنمی‌دارد. مواجهه با روح با طنز، ظریف، مکالمات کنایه‌آمیز و کنج‌کاوی کارآگاهی پیش

شده بودند به پرسش‌هایی تبدیل می‌شوند که می‌توانیم برایشان پاسخ‌های بهتری پیدا کنیم. در واقع، هر کتابی که می‌خوانیم، تمرینی برای بازنویسی هویت خودمان است. همان‌طور که می‌توانیم یک کتاب را بنویسیم و از آن عبور کنیم، می‌توانیم از فصل‌های دشوار زندگی‌مان نیز بگذریم. در جهان داستانی نویسندگان بزرگ، کلمات به پناهگاه امنی تبدیل می‌شوند که در آن، ارواح سوگوار گذشته و زخم‌های عمیق روحی، سرانجام به پذیرش و صلح می‌رسند. رمان «حکم»، اثر لوئیز اردریک با ترجمه زهره مهرنیا که در انتشارات رایبد به چاپ رسیده، دقیقاً درباره همین قدرت کلمات است؛ جایی که سرزنش یک انسان به کلماتی که درباره‌اش گفته می‌شود و کلماتی که خودش انتخاب می‌کند، گره می‌خورد.

در جست‌وجوی هویتی گمشده
داستان «حکم» درباره زنی بومی به نام «توکی» است. او در جوانی، به خاطر یک اشتباه ساده‌لوحانه و ناخواسته، درگیر جابیه‌ای جسدی می‌شود که برایش در سراسر بزرگی به همراه دارد. همین اتفاق کافی است تا او سال‌های جوانی‌اش را در زندان سپری کند. اما نکته جالب کتاب اینجاست که تمرکز نویسنده بر خود این اشتباه نیست، بلکه بر این است که توکی چگونه با این وضعیت سخت و بصران پیش‌آمده روبه‌رو می‌شود، زندان برای توکی به جای نابودی، به فرصتی برای تولدی دوباره تبدیل می‌شود. به جای هدر دادن باقی عمر خود، از آن به نحو احسن بهره می‌برد و به خاطر سال‌های گذرانده در زندان، حق زندگی را از خود دریغ نمی‌کند. او در تنهایی سلول، کتاب‌ها را به عنوان نزدیک‌ترین همراهانش انتخاب می‌کند و با غرق شدن در آنها، شخصیت تازه‌ای برای خودش می‌سازد؛ انگار با هر کتابی، تکه‌ای از وجودش ترمیم می‌شود و دوست جدیدی هم پیدا می‌کند. برای توکی، کتاب خواندن در دوران حبس تنها دستاویزی بود که او را به زندگی متصل می‌کرد، مرزهای سلولش را می‌شکست و او را از فروپاشی روانی



نخستین رمان لوئیز اردریک با عنوان «داروی عشق» که در سال ۱۹۸۴ منتشر شد، توجه منتقدان جهان را به خود جلب کرد و جایزه حلقه و منتقدان کتاب ملی آمریکا را برایش به ارمغان آورد. این کتاب آغازی بود بر مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته که زندگی، دغدغه‌ها، نسل‌ها و سرنوشت خانواده‌های بومی در مناطق اطراف آن را بازتاب می‌دهد.

قدرت شفاف‌بخش کتاب‌ها

پیوند ادبیات با جامعه و تاریخ در رمان لوئیز اردریک

از کالبد خویش خارج می‌شویم و تجربه دیگران را زندگی می‌کنیم. در این خوانش متوجه می‌شویم که درد و رنج‌های ما، آن‌طور که تصور می‌کردیم، منحصربه‌فرد و ویرانگر نیستند؛ بلکه بخشی از یک تجربه انسانی مشترک هستند. ادبیات به ما این شجاعت را می‌دهد که جملات سنگین و هم‌نشده گذشته را بازخوانی کنیم. جملاتی که زمانی مثل حکم دادگاه بر سرنوشت‌مان آوار

به آنها باور پیدا کردیم؛ جملاتی که گاهی سال‌ها در ذهن‌مان باقی می‌مانند و حتی مسیر زندگی‌مان را هم تغییر می‌دهند. اما ادبیات به ما یادآوری می‌کند هیچ بن‌بستی در زندگی مطلق نیست، چرا که در سطر بعد، همواره فرصتی برای آغازی تازه وجود دارد. این همان جادویی است که در لبه‌ای صفحات کتاب‌ها و داستان‌ها پنهان شده است. وقتی ما درگیر یک روایت می‌شویم، گویی

بهار خسروی
گردو کتاب

کلمات قدرت عجیبی دارند؛ می‌توانند همانند دیوارهای یک زندان محدودمان کنند یا دریچه‌ای باشند که راه رسیدن به رهایی و آرامش را نشان‌مان دهند. گاهی در زندگی با جملاتی روبه‌رو شده‌ایم که دیگران درباره‌مان گفته‌اند، قضاوت شده‌ایم یا خودمان

عشق بی‌پایان به ادبیات

لوئیز اردریک، زاده سال ۱۹۵۴ در ایالت مینه‌سوتا، یکی از درخشان‌ترین و تأثیرگذارترین چهره‌های ادبیات معاصر جهان و از مهم‌ترین صداهای ادبیات بومیان آمریکا به‌شمار می‌رود. او تحصیلات خود را در کالج دارتموث، همزمان با تأسیس دپارتمان مطالعات بومیان آمریکا آغاز کرد و بعدها مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته نویسندگی خلاق از دانشگاه جانز هاپکینز دریافت کرد. اولین رمان اردریک، با عنوان «داروی عشق» Love Medicine، که در سال ۱۹۸۴ منتشر شد، توجه منتقدان جهان را به خود جلب کرد و جایزه حلقه منتقدان کتاب ملی آمریکا را برایش به ارمغان آورد. این کتاب آغازی بود بر مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته که زندگی، دغدغه‌ها، نسل‌ها و سرنوشت خانواده‌های بومی در داکوتای شمالی و مناطق اطراف آن را بازتاب می‌دهد. سبک نوشتاری اردریک با روایت‌های چندصدایی، زمان غیرخطی، لحنی انگیزان و پیوند عمیق میان واقعیت و تلخ اجتماع‌ی و باورهای اسطوره‌ای و جادویی شناخته می‌شود. او تاریخ سرخپو، جابه‌جایی‌های اجباری، فقر و زخم‌های به‌جامانده بر پیکر جامعه بومیان را بی‌پرده اما با ظرافتی شاعرانه به تصویر می‌کشد. در آثار او، رنج هرگز تنها عنصر حاکم نیست؛ بلکه طنز تلخ، مقاومت نیست؛ پیوندهای عمیق خانوادگی و روح سرزنده فرهنگ بومی همواره حضور

